

ظهور و افول نظم بین‌المللی لیبرال (قسمت دوم)

نویسنده: جان جی. میرشایمر^۱

ترجمه: محمد شفق خواتی^۲

چکیده

در قسمت اول این مقاله (شماره قبلی) انواع مختلف نظم‌های بین‌المللی، عوامل ظهور و افول آن‌ها و تاریخ نظم بین‌المللی لیبرال بررسی شد. در ذیل، عوامل افول نظم لیبرالی مورد بحث قرار خواهد گرفت. نویسنده معتقد است که دستگاه سیاست خارجی آمریکا باید بپذیرد که نظم بین‌المللی لیبرال یک اقدام شکست‌خورده و بدون آینده بود. بذره‌های نابودی این نظم در درون آن نهفته بود؛ زیرا شامل سه قانون مهلک بود: ۱) مداخله در سیاست کشورها برای تبدیل آن‌ها به دموکراسی‌های لیبرال؛ ۲) ایجاد مشکلات جدی در مورد حاکمیت و هویت ملی در درون خود دموکراسی‌های لیبرال و ۳) زیادی جهانی‌شدن که هزینه‌های چشم‌گیر اقتصادی را برای مردمان زیادی در درون دموکراسی‌های لیبرال، از جمله تک‌قطب، به همراه داشته است. صعود چین، احیای روسیه و حضور اروپا در سیستم، نشانه ظهور نظم چندقطبی و واقع‌گرایانه است. نویسنده به سیاست‌گذاران آمریکایی توصیه می‌کند که نظم‌هایی که برای آینده قابل پیش‌بینی اهمیت خواهد یافت، نظم‌های واقع‌گرایانه هستند که باید برای تأمین منافع ایالات متحده طراحی شوند.

کلیدواژه‌ها: نظم بین‌المللی لیبرال، نظم واقع‌گرایانه، نظم چندقطبی، ایالات متحده، چین،

روسیه.

۱. استاد برجسته علوم سیاسی در دانشگاه شیکاگو.

۲. دکترای علوم سیاسی و استاد دانشگاه ابن سینا (khavati2@gmail.com)

۱. فرایند افول نظم لیبرالی، ۱۹۱۹-۲۰۰۵

در اواسط دهه اول قرن ۲۱، نظم بین‌المللی لیبرال با شکست‌های جدی مواجه شد و از آن زمان به بعد، این شکست‌ها مدام افزایش یافته است. یک نمونه برجسته این شکست‌ها، وضعیت در خاورمیانه بزرگ است. تا سال ۲۰۰۵، بدیهی بود که جنگ عراق در حال تبدیل شدن به یک فاجعه است و ایالات متحده هیچ راه‌کاری پیدا نمی‌تواند تا به این منازعه پایان بخشد و عراق را به یک دموکراسی لیبرال تبدیل کند. در عین زمان، اوضاع در افغانستان رو به وخامت گذاشت؛ زیرا طالبان از دم مرگ بازمی‌گشتند و دولتی را که توسط ایالات متحده در کابل مستقر شده بود، هدف قرار دادند. طالبان با گذشت زمان قوی‌تر شدند و جنگ افغانستان اکنون طولانی‌ترین جنگ در تاریخ ایالات متحده است؛ طولانی‌تر از جنگ داخلی آمریکا، جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم و جنگ کوریا. علاوه بر این، هیچ مسیر روشنی برای پیروزی ایالات متحده وجود ندارد. هم‌چنین، واشنگتن و متحدانش به دنبال تغییر رژیم در لیبی و سوریه بودند که در نتیجه به جنگ‌های کشنده داخلی در هر دو کشور منجر شد؛ چنان‌که در روند کمک به عراق و سوریه ویران‌شده، دولت‌های بوش و اوباما نقش اساسی در ایجاد دولت اسلامی عراق و شام داشتند؛ پدیده‌ای که در نهایت ایالات متحده در سال ۲۰۱۴ به جنگ علیه آن پرداخت.

روند صلح اسلو، که زمانی بسیار امیدوارکننده به نظر می‌رسید، شکست خورده است و فلسطینی‌ها تقریباً هیچ امیدی برای دستیابی به یک دولت مستقل ندارند. در عوض، رهبران اسرائیل با کمک واشنگتن، در پی ایجاد اسرائیل بزرگ هستند و چنان‌که دو نخست‌وزیر سابق اسرائیل گفته‌اند، اسرائیل یک کشور آپارتاید خواهد بود (McCarthy, 2010; McCarthy, 2007). ایالات متحده در ناپودی و ویرانی یمن و جنگ داخلی آن نیز نقش دارد و هنگامی که ارتش مصر یک دولت منتخب دموکراتیک را در این کشور در سال ۲۰۱۳ سرنگون کرد، ایالات متحده از خود رضایت نشان داد. جدا از بحث ادغام خاورمیانه بزرگ در نظم بین‌المللی لیبرال، ایالات متحده و متحدانش به صورت ناخواسته، نقش اساسی در گسترش بی‌نظمی در این منطقه داشته‌اند.

اروپا که به نظر می‌رسید درخشان‌ترین ستاره در کهکشان لیبرالی در دهه ۱۹۹۰ بود، در اواخر دهه ۲۰۱۰، در یک آشفتگی جدی قرار گرفت. اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۵، هنگامی که رأی‌دهندگان فرانسوی و هلندی موافقت‌نامه پیشنهادی برای ایجاد قانون اساسی برای اروپا را رد کردند، یک عقب‌نشینی بزرگ را متحمل شد؛ حتی صدمات بیش‌تر از این، بحران در منطقه



یورو است که از اواخر سال ۲۰۰۹ آغاز شد و هم‌چنان ادامه دارد. این بحران نه‌تنها وضعیت شکننده یورو را نشان داد؛ بلکه چالش‌های دیگر سیاسی نیز در این منطقه و از جمله خصومت شدید میان آلمان و یونان ایجاد کرده است (Sternberg, Katsouyanni and Nicolaidis, 2018). رأی انگلیس در جون سال ۲۰۱۶ به خروج از اتحادیه اروپا، اوضاع را وخیم‌تر ساخت و احزاب راست‌گرای بیگانه‌هراس اکنون در سراسر اروپا قدرت‌مندتر می‌شوند. در واقع، وجود دیدگاه‌های غیر لیبرالی بنیادگرایانه در بین رهبران اروپای شرقی یک امری عادی شده است؛ چنان‌که در مقاله‌ای در جنوری ۲۰۱۸ در نیویورک‌تایمز آمده است: «رئیس جمهور چک مهاجران مسلمان را جنایت‌کار خوانده است. رئیس حزب حاکم لهستان گفت پناهندگان مبتلا به بیماری هستند. رهبر مجارستان مهاجران را به‌عنوان سم توصیف کرده است ... و وزیر جدید راست افراطی اتریش، با شعارهای آشکار و دلخراش جنگ جهانی دوم، پیشنهاد کرد که مهاجران را باید در مراکز پناهندگی جمع‌آوری نمود.» (Kingsley, 2018).

سرانجام، جنگ داخلی آغاز شد. در سال ۲۰۱۴، درگیری روسیه در شرق اوکراین و تصرف کریمه در مارچ ۲۰۱۴، باعث وخیم‌شدن روابط بین روسیه و غرب شد. هر دو طرف نیروهای نظامی خود را در اروپای شرقی مستقر نمودند و مشغول تمرین‌های نظامی هستند که سبب تشدید بدگمانی‌ها و تنش بین آن‌ها خواهد شد. این بحران، که عمدتاً از اتحادیه اروپا و گسترش ناتو نشأت گرفته است، با تلاش‌های غرب برای گسترش دموکراسی در کشورهایی مانند گرجستان و اوکراین و حتی احتمالاً خود روسیه همراه شده است و هیچ نشانه‌ای از پایان‌یافتن آن به زودی مشاهده نمی‌شود (Mearsheimer, 2014: 175-178). با توجه به این وضعیت، روسیه مترصد فرصت است تا منازعه در غرب و تضعیف اتحادیه اروپا و ناتو را مشاهده کند.

هم‌چنین، در روابط بین اقیانوس اطلس، به‌ویژه با ورود ترامپ به کاخ سفید، شکاف‌هایی باز شده است. ترامپ تقریباً همه نهادهایی که نظم بین‌المللی لیبرال را تشکیل می‌دهند، از جمله اتحادیه اروپا و ناتو را تحقیر می‌کند؛ چنان‌که وی به‌صورت آشکار این نظم را در طول مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۱۶، «منسوخ» توصیف کرد (Parker, 2016). یک سیاست‌مدار برجسته اتحادیه اروپا در نامه‌ای به رهبران اروپایی بلافاصله پس از روی کار آمدن ترامپ، گفت که رئیس جمهور جدید تهدیدی جدی برای آینده اتحادیه اروپا ایجاد می‌کند (Kanter, 2017). چند ماه بعد، درست پس از استقرار ترامپ در کاخ سفید، آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان، یک متعهد قوی در پیمان



آتلانتیک شمالی، هشدار داد که اروپا نمی‌تواند مانند گذشته به ایالات متحده وابسته باشد. وی گفت اروپایی‌ها «واقعاً باید سرنوشت‌شان را به دست خود بگیرند.» (Farrell, 2017). از آن زمان، روابط بین اعضای آتلانتیک رو به وخامت نهاده و احتمال بازگشت به آینده قابل پیش‌بینی بسیار بعید به نظر می‌رسد.

بحران مالی جهانی ۲۰۰۸-۲۰۰۷ نه تنها خسارت بزرگی به زندگی بسیاری از مردم وارد کرد؛ بلکه شایستگی نخبگانی را که نظم بین‌المللی لیبرال را مدیریت می‌کردند، نیز زیر سؤال برد (Lanchester, 2018: 3-8; Tooze, 2018). علاوه بر صدمه دیدن روابط بین روسیه و غرب، علائم نگران‌کننده‌ای از برخورد احتمالی با چین وجود دارد که تصمیم دارد وضعیت موجود را در رابطه با دریای شرقی چین، دریای چین جنوبی، تایوان و مرزهای چین و هند تغییر دهد. با کمال تعجب، ایالات متحده اکنون به جای تعامل با چین، علاقه‌مند به مهار آن است. دولت ترامپ اخیراً گفته است که پذیرش چین در سازمان تجارت جهانی اشتباه بوده است؛ زیرا سیاست‌های حمایت‌گرایانهٔ بچینگ از صنایع داخلی خود، به وضوح نشان می‌دهد که حاضر نیست طبق قوانین آن نهاد بازی کند (Donnan, 2018).

در نهایت، تعداد دموکراسی‌های لیبرال از ۲۰۰۶ به بعد کاهش یافته است؛ برگشت از یک تمایلی که روزگاری غیر قابل توقف به نظر می‌رسید (Puddington and Roylance, 2017: 4). به همین ترتیب، به نظر می‌رسد اقتدارگرایی نرم به یک جایگزینی جذاب برای دموکراسی لیبرال تبدیل شده است؛ تحولی که در اوایل دههٔ ۱۹۹۰ تقریباً غیر قابل تصور بود. برخی از رهبران به ستایش ارزش‌های لیبرال دموکراسی می‌پردازند؛ در حالی که برخی دیگر بر کشورهای حکومت می‌کنند که متعهد به سیستم‌های سیاسی مبتنی بر اعتقادات عمیقاً مذهبی هستند. تردیدی نیست که لیبرال دموکراسی برخی از جذابیت‌های خود را در سال‌های اخیر از دست داده است؛ به خصوص به این دلیل که سیستم سیاسی ایالات متحده معمولاً ناکارآمد به نظر می‌رسد؛ حتی دانشمندان مهمی در مورد آیندهٔ دموکراسی آمریکا نگران هستند (Galston, 2018; Levitsky and Ziblatt, 2018). در مجموع، نظم بین‌المللی لیبرال در حال فروپاشی است.

۲. اشکال کار در کجا بود؟

به‌رغم موفقیت‌های اولیهٔ ایالات متحده و متحدانش در ساختن یک نظم بین‌المللی لیبرال،



بذره‌های نابودی این نظم در درون آن نهفته بود. حتی اگر سیاست‌گذاران غربی مدیر آگاه این نظم می‌بودند، به هیچ‌وجه نمی‌توانستند طول عمر آن را با یک روش معناداری افزایش دهند. این نظم محکوم به شکست بود؛ زیرا شامل سه قانون مهلک بود.

اول، مداخله در سیاست کشورها برای تبدیل آن‌ها به دموکراسی‌های لیبرال بسیار دشوار است و تلاش برای چنین مهندسی اجتماعی بلندپروازانه‌ای در مقیاس جهانی، به طور واقعی نتیجه معکوس خواهد داشت و مشروعیت خود این اقدام را تضعیف می‌کند. در کشورهایی که هدف تغییر رژیم قرار می‌گیرند، ملی‌گرایی تقریباً به‌صورت اطمینانی باعث ایجاد مقاومت قابل توجهی می‌شود. توازن سیاست قدرت نیز در موارد خاصی مانع تغییر رژیم است. کشورهایی که از تغییر رژیم یا سایر اشکال دخالت ایالات متحده آمریکا در هراس‌اند، برای حمایت متقابل جمع می‌شوند و به دنبال راه‌هایی برای خنثی کردن برنامه لیبرال ایالات متحده هستند؛ بنابراین، سوریه و ایران پس از حمله ایالات متحده در ۲۰۰۳، به شورش عراق کمک کردند، و روسیه و چین از نظر اقتصادی و نظامی و نیز در مجامع بین‌المللی مانند شورای امنیت سازمان ملل، از یکدیگر حمایت کرده‌اند.

دوم، نظم بین‌المللی لیبرال سرانجام باعث ایجاد شرایطی می‌شود که منجر به مشکلات جدی در مورد حاکمیت و هویت ملی در درون خود دموکراسی‌های لیبرال می‌شود. افزون بر این، وقتی تلاش برای تغییر رژیم شکست بخورد، پناهندگان پرشماری به کشورهای لیبرال سرازیر می‌شوند. باز هم، علت اصلی مشکل، ناسیونالیسم است که حتی در جوامعی که به‌عنوان جوامع لیبرال شناخته می‌شوند، نیز منسوخ نشده است.

سوم، زیادی جهان‌شدن هزینه‌های چشم‌گیر اقتصادی را برای تعداد زیادی از مردم در درون دموکراسی‌های لیبرال، از جمله تک‌قطب، به همراه داشته است. این هزینه‌ها، از جمله شغل‌های از دست‌رفته، دستمزد کاهش‌یافته یا راکد و نابرابری درآمدی قابل توجه، پیامدهای جدی سیاسی داخلی را در پی دارد و نظم بین‌المللی لیبرال را بیش‌تر تضعیف می‌کند. علاوه بر این، اقتصاد بین‌المللی باز، به رشد و توسعه چین کمک کرده است و روسیه نیز احیا شده است؛ بنابراین، وضعیت تک‌قطبی خود به دست خود یک شرط ضروری برای ایجاد یک نظم بین‌المللی لیبرال را تضعیف کرده است.



۳. مخاطرات گسترش دموکراسی

مهم‌ترین شرط برای ایجاد نظم بین‌المللی لیبرال، ترویج دموکراسی لیبرال به طور گسترده است. این امر در ابتدا به نظر می‌رسید که یک کار عملی برجسته باشد. در غرب، به طور گسترده‌ای، اعتقاد بر این بود که سیاست به جایی رسیده است که هیچ جایگزین معقولی برای دموکراسی لیبرال وجود ندارد. در این صورت، ایجاد نظم بین‌المللی لیبرال نسبتاً آسان خواهد بود؛ زیرا گسترش دموکراسی لیبرال در سراسر جهان با مقاومت اندکی روبه‌رو خواهد شد. باور بر این بود که اکثر مردم از ایده زندگی در یک دموکراسی به سبک غربی استقبال می‌کنند؛ همان‌طور که پس از فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی اتفاق افتاد.

این تلاش، از همان ابتدا، محکوم به شکست بود. برای شروع، هیچ‌گاه توافق جهانی در مورد آنچه سیستم سیاسی ایده‌آل را تشکیل می‌دهد، به وجود نخواهد آمد. یک فرد مثل من می‌تواند ادعا کند که لیبرال‌دموکراسی بهترین نوع حکومت است؛ اما سایرین همواره از یک نظام سیاسی متفاوت حمایت خواهند کرد. شایان ذکر است که در دهه ۱۹۳۰، بسیاری از مردم اروپا کمونیسم یا فاشیسم را بر دموکراسی لیبرال ترجیح دادند. البته که سرانجام دموکراسی لیبرال بر آن دو «ایسم» پیروز شد. به‌رغم این حقیقت، تاریخ دهه ۱۹۳۰ به ما یادآور می‌شود که لیبرال‌دموکراسی نظم‌ی از قبل مقرر شده امور نیست، و برای نخبگان و مردم این امر یک امر غیر عادی نیست که در جست‌وجوی نظام‌های سیاسی جایگزین باشند؛ بنابراین، نباید شگفت‌آور باشد که در اروپای شرقی، دموکراسی‌های غیر لیبرال سر برمی‌آورند؛ در حالی که چین و روسیه حکومت اقتدارگرا را پذیرفته‌اند، کوریای شمالی دارای حکومت دیکتاتوری است، ایران یک جمهوری اسلامی است و در اسرائیل به طور فزاینده‌ای هویت یهودی نسبت به ویژگی‌های دموکراتیک برتری می‌یابد (Diamond, Plattner, and Walker, 2016; Economist, 2018: 30). هم‌چنین، نباید شگفت‌آور باشد که هیچ زمانی نبوده که بیش از ۵۰ درصد از کشورهای جهان دموکراسی‌های لیبرال بوده باشند (Puddington and Roylance, 2017: 4).

در کنار ملی‌گرایی، اختلاف نظر درباره این‌که بهترین نظام سیاسی چیست، روند گسترش لیبرال‌دموکراسی را در سراسر جهان بسیار با مشکل مواجه می‌سازد. به هر حال، ملی‌گرایی یک نیروی سیاسی فوق‌العاده قدرت‌مند است که تأکید زیادی بر خودمختاری و استقلال دارد. به عبارت دیگر، دولت-ملت‌ها نمی‌خواهند که دولت-ملت‌های دیگر به آن‌ها بگویند که نظام



سیاسی خود را چگونه باید شکل دهند؛ بنابراین، مسلم است که تلاش برای تحمیل دموکراسی لیبرال بر کشوری که یک نوع حکومت بدیل را ترجیح می‌دهد، با مقاومت مواجه می‌شود.

۴. جدال بر سر جنگ‌های باخته

تلاش برای ایجاد نظم بین‌المللی لیبرال همواره منجر به جنگ علیه قدرت‌های خرد می‌شود؛ با این هدف که آنان را به دموکراسی‌های لیبرال تبدیل کنند. محدودیت‌های قابل توجهی در مورد چگونگی توان مهندسی اجتماعی این نوع قدرت‌ها در یک سیستم دوقطبی یا چندقطبی وجود دارد، عمدتاً به این دلیل که قطب‌ها بر سر قدرت با یکدیگر به رقابت می‌پردازند و گسترش لیبرال‌دموکراسی اگر نه از اهمیت درجه‌سوم، از اهمیت ثانویه برخوردار است. در واقع، در مواردی که دولت‌های لیبرال در برابر قدرت‌های بزرگ رقیب قرار می‌گیرند، مانند ایالات متحده در طول جنگ سرد، مدام به تقویت دولت‌های استبدادی روی خواهند آورد.

با این حال، در نظم تک‌قطبی، تک‌قطب آزاد است که به مبارزه برود تا جهان را دموکراتیک‌تر کند؛ به این دلیل که هیچ قدرت بزرگ رقیبی که مایه نگرانی باشد، وجود ندارد؛ بنابراین، شگفت‌آور نیست که ایالات متحده در سال‌های پایانی جنگ سرد، هفت بار جنگیده است و در این مقطع زمانی، از هر سه سال، دو سال در جنگ بوده است.^۱ با این حال، چنین جنگ‌هایی، مدام از رسیدن به هدف بازمانده‌اند.

بنیاد اندیشه

تلاش ایالات متحده برای استفاده از نیروی نظامی برای تحقق دموکراسی، در درجه اول در خاورمیانه بزرگ متمرکز شده است؛ در جایی که مرتب با شکست مواجه شده است (Mear- sheimer, 2018: 120-187). نیروهای نظامی آمریکایی به افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳) حمله کردند تا این کشورها را به دموکراسی‌های لیبرال تبدیل کنند. نیروهای اشغال‌گر نه تنها نتوانستند به آن هدف دست یابند؛ بلکه در حقیقت جنگ‌های خونینی را به راه انداختند که به زندگی سیاسی و اجتماعی در این دو کشور خسارات بزرگی وارد کردند. دلیل اصلی این نتیجه ناگوار

۱. جان ایکنبری معتقد است که ایالات متحده برای حفظ نظم بین‌المللی لیبرال، باید سیاست خارجی محدود را دنبال کند. او می‌نویسد: «[آمریکا] به هر اندازه که قدرت بیشتری از ناحیه این نهادها به دست آورد، این قدرت بیشتر باعث واکنش و مقاومت خواهد شد.» ایکنبری معتقد است که اتخاذ سیاست خارجی محدود برای ایالات متحده مشکلی ندارد؛ زیرا «ظرفیت منحصر به فردی برای محدود کردن استراتژی خود دارد.» (Ikenberry, 2001: 270-271). اما او هشدار می‌دهد؛ هژمون‌های لیبرال مانند ایالات متحده بسیار پرخاشگر و تهاجمی هستند و دستورالعمل‌های بلندپروازانه‌ای را اتخاذ می‌کنند؛ زیرا این همان چیزی است که برای ایجاد نظم بین‌المللی لیبرال مورد نیاز است.

این است که مهندسی اجتماعی در مقیاس بزرگ در هر جامعه‌ای مشکل است؛ به‌خصوص در یک کشور خارجی که رهبری سیاسی آن به تازگی از قدرت سرنگون شده است، این امر بسیار مخاطره‌آمیز است. کشور هدف، دچار آشفتگی خواهد شد و نیروهای متجاوز با یک فرهنگ بیگانه برخورد خواهند کرد که حتی ممکن است با دموکراسی لیبرال دشمنی داشته باشد. از همه مهم‌تر، احساسات ناسیونالیستی به شدت افزایش خواهد یافت و سبب خلق شورش علیه اشغال‌گر خواهد شد؛ چنان‌که که ایالات متحده آمریکا در افغانستان و عراق با آن مواجه شد.

اگرچه این شکست‌ها حمایت عمومی از نظم بین‌المللی لیبرال را از بین برد و نسبت به صلاحیت رهبران آن تردید ایجاد کرد؛ اما تک‌قطب را نه تنها از تلاش برای گسترش دموکراسی لیبرال از راه نظامی باز نداشت؛ بلکه خود را هنوز پیش‌تر در آن درگیر ساخت (Walt, 2018: 137-216). در عوض، تک‌قطب به جست‌وجوی راه‌های کم‌هزینه‌تری برای تحقق هدف خود برآمده تا بر کشورهای غیر دموکراتیک غلبه یافته و به اشغال آن بپردازد و از راه‌کارهای مختلف برای از بین بردن رهبران استبدادی بهره گیرد؛ بنابراین، هنگامی که در سال ۲۰۱۱ میان جناح‌های رقیب در لیبی منازعه رخ داد، ایالات متحده و متحدین اروپایی این کشور از نیروی هوایی استفاده کردند تا بتوانند معمر القذافی را از قدرت ساقط کنند؛ اما قدرت‌های غربی هیچ راهی برای تبدیل لیبی به یک دولت کارآمد، و کم‌تر از دموکراسی لیبرال نداشتند، چه با سربازان در روی زمین یا بدون آن.

هم‌چنین، در سال ۲۰۱۱، ایالات متحده و متحدان آن در خاورمیانه سعی داشتند رئیس‌جمهور بشار اسد را با مسلح کردن و آموزش گروه‌های شورشی مخالف وی، از قدرت در سوریه سرنگون کنند؛ اما این تلاش ناکام ماند؛ به این دلیل که روسیه، که دارای روابط طولانی‌مدت استراتژیک با سوریه بود، در سال ۲۰۱۵ برای بقای اسد در قدرت مداخله کرد. سیاست‌گرایانه، تلاش‌های ایالات متحده در سوریه را بی‌نتیجه گذاشت. اما حتی اگر اسد برکنار شده بود، نتیجه نهایی آن بود که یا منازعه ادامه یابد، مانند لیبی، و یا یک مستبد ستمگر دیگری روی کار آید؛ چنان‌که پس از سرنگونی رئیس‌جمهور حسنی مبارک در اوایل سال ۲۰۱۱، در مصر اتفاق افتاد. استقرار لیبرال‌دموکراسی در سوریه یک احتمال جدی نبود؛ اما به جای ماندن تعداد فراوان کشته و زخمی محتمل بود.



۵. چرخش قدرت بزرگ به سوی دشمنان

سرانجام، ذهنیت صلیبی که زیربنای تلاش برای ایجاد نظم بین‌المللی لیبرال است، منجر به مسموم شدن روابط بین تک‌قطب و هر قدرت عمدهٔ دیگر موجود در سیستم می‌شود که یک دموکراسی لیبرال نباشد. اگرچه دولت غالب به شدت تمایل به جنگ با قدرت‌های خرد برای ترویج لیبرال‌دموکراسی خواهد داشت؛ اما خیلی به ندرت با این هدف بر قدرت‌های بزرگ حمله خواهد کرد؛ به‌ویژه اگر آن‌ها دارای سلاح هسته‌ای باشند (Monteiro, 2014)؛ زیرا هزینه‌ها بسیار وسیع و احتمال موفقیت بسیار کم خواهد بود؛ از این‌رو، سیاست‌گذاران ایالات متحده در دورهٔ پس از جنگ سرد، هرگز به حملهٔ جدی به چین یا روسیه نیندیشده‌اند؛ حتی اگر ایالات متحده بسیار قدرت‌مندتر از هر یک از این کشورها باشد.

با وجود این، ایالات متحده متعهد شده است که چین و روسیه را به دموکراسی‌های لیبرال تبدیل کند و آن‌ها را به نظم جهانی لیبرال تحت سلطهٔ ایالات متحده وارد سازد. رهبران ایالات متحده نه تنها اهداف خود را روشن ساخته‌اند؛ بلکه هم‌چنین به سازمان‌های غیر دولتی و راه‌کارهای مختلف و ظریف متکی شده‌اند تا بچینگ و مسکو را به آغوش دموکراسی لیبرال سوق دهند. در واقع، هدف تغییر رژیم به‌صورت صلح‌آمیز است. چنان‌که پیش‌بینی می‌شد، چین و روسیه در برابر تلاش‌های تک‌قطب مقاومت کردند، به همان دلیل که قدرت‌های خرد تلاش‌های ایالات متحده را برای شکل دادن به سیاست داخلی خود به چالش کشیده‌اند، و در واقع، به همان دلیلی که آمریکایی‌ها اکنون فکر می‌کنند روسیه در سیاست کشورشان مداخله می‌کند. در دنیایی که ناسیونالیسم قدرت‌مندترین ایدئولوژی سیاسی است، خودمختاری و حاکمیت برای همهٔ کشورها بسیار اهمیت دارد.

چین و روسیه نیز به دلایل واقع‌گرایانه در برابر گسترش نظم لیبرال مقاومت کرده‌اند؛ زیرا این امر به ایالات متحده اجازه می‌دهد تا از نظر اقتصادی، نظامی و سیاسی، بر نظام بین‌الملل مسلط شود؛ به‌عنوان مثال: نه بچینگ و نه مسکو، نمی‌خواهند حضور نیروهای نظامی ایالات متحده را در همسایگی خود تحمل کنند، چه رسد در مرزهای خود؛ بنابراین، شگفت‌آور نیست که چین از بیرون‌راندن ارتش ایالات متحده از اقیانوس آرام غربی سخن می‌گوید و روسیه مدت‌هاست که با گسترش اتحادیهٔ اروپا و ناتو به سوی اروپای شرقی، مخالفت جدی نموده است. در واقع، حرکت این نهادها به سمت روسیه سرانجام منجر به بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ شد. این



منازعه جاری نه تنها روابط بین روسیه و غرب را مسموم کرده است؛ بلکه باعث شده است که مسکو ترغیب شود تا هم راه‌های تضعیف اتحادیه اروپا را جست‌وجو کند و هم به جست‌وجوی راه‌های تضعیف ناتو بپردازد. به صورت مختصر، محاسبات ملی‌گرایانه و واقع‌گرایانه، هر دو سبب شد که دو قدرت بزرگ موجود در فضای چندقطبی، تلاش‌های تک‌قطب را برای ایجاد یک نظم قوی بین‌المللی لیبرال به چالش بکشند.

۶. چرخش دموکراسی‌های لیبرال علیه نظم لیبرالی

ایجاد یک نظم بین‌المللی قوی لیبرال در نهایت باعث ایجاد مشکلات سیاسی جدی در درون خود دموکراسی‌های لیبرال می‌شود؛ زیرا سیاست‌های همراه آن، با ملی‌گرایی در تنش و تضاد قرار می‌گیرند. این مشکلات که در جبهه داخلی به دو شکل ظاهر می‌شود، سرانجام خود نظم را از میان می‌برد.

در ابتدا، دولت‌های لیبرال به ارزش‌های بین‌المللی به شدت اعتقاد دارند و همین امر باعث می‌شود که اقتدار را هر چه پیش‌تر به نهادهایی واگذار کنند که نظم را ایجاد می‌کنند. هر چند این استراتژی می‌تواند شاهد خوبی باشد که این دولت‌ها استقلال را به رسمیت می‌شناسند؛ اما بدون تردید، واگذاری اختیار تصمیم‌گیری‌های مهم به این نهادها، باعث ایجاد مشکلات جدی سیاسی در یک دولت-ملت مدرن می‌شود.^۱ افزون بر این، ناسیونالیسم به دنبال امتیاز خودمختاری و حاکمیت است و بنابراین، اساساً با نهادهای بین‌المللی به دلیل اتخاذ سیاست‌هایی که بر کشورهای عضو آن‌ها تأثیر بگذارد، اختلاف نظر دارد (Jackson, 2007: 78-113). «جیف کلگان» و «رابرت کوهن» می‌نویسند که «تأثیرات متراکم چنین گسترش اقتدار بین‌المللی، آن است که حاکمیت را بیش از حد محدود می‌سازد و به مردم این احساس را می‌دهد که نیروهای خارجی زندگی آن‌ها را کنترل می‌کنند.» (Colgan and Keohane, 2017: 42).

افزایش چنین مشکلاتی، بستگی به این دارد که نهادهای مربوطه بر دولت‌های عضو چه مقدار سلطه و نفوذ دارند. البته که نهادهایی به وجود آورنده نظم جهانی لیبرال به این منظور طراحی

۱. من «حاکمیت» را به عنوان عالی‌ترین مقام تصمیم‌گیری برای یک سازمان سیاسی تعریف می‌کنم. من معتقدم که کشورهای مستقل می‌توانند صلاحیت تصمیم‌گیری‌های خاص را به نهادهای بین‌المللی، بدون واگذار کردن مقام عالی، که ذات حاکمیت است، واگذار کنند. این روند، آنچه را در اتحادیه اروپا رخ داده است، توصیف می‌کند. حاکمان هم‌چنین نمی‌توانند اقتدار مورد نظر خود را پس بگیرند. علاوه بر این، من فکر نمی‌کنم که حاکمیت قابل تقسیم باشد. نظرات من در مورد حاکمیت برگرفته از دیدگاه ژان بدن است. بنگرید: (Bodin, 1992).



شده‌اند که تأثیرات عمیقی بر رفتار دولت‌های عضو خود داشته باشند. این نفوذ نهادی، ناگزیر در مورد «تضعیف دموکراسی» نگرانی ایجاد می‌کند. رأی‌دهندگان در این کشورها تصور می‌کنند که بوروکرات‌های دوردست که برای آنان تصمیم می‌گیرند، غیر قابل دسترسی و غیر قابل ارزیابی هستند.

شواهد روشنی در مورد این پدیده در سراسر اروپا وجود دارد (Alemanno, 2018). می‌توان به رأی سال ۲۰۱۶ به نفع برگزیت اشاره نمود با توجه به تأثیر بسیار زیادی که اتحادیه اروپا بر سیاست‌های اعضای خود دارد، جای تعجب ندارد که یکی از دلایل اصلی رأی اکثریت شهروندان بریتانیا به برگزیت، آن بود که آنان فکر می‌کردند کشورشان اقتدار خیلی زیادی به بروکسل داده است و حالا وقت آن است که بریتانیا اقتدار و حاکمیت خود را احیا کند؛ به‌ویژه بسیاری از انگلیسی‌ها معتقد بودند که انگلیس کنترل سیاست اقتصادی خود را از دست داده و اقتدار دموکراتیک آن تضعیف شده است (Clarke, Goodwin and Whiteley, 2017: 69-72). این برداشت شکل گرفته بود که بوروکرات‌های اتحادیه اروپا در بروکسل، که توسط بریتانیایی‌ها انتخاب نشده‌اند، معماران اصلی سیاست اقتصادی انگلیس و سایر سیاست‌ها هستند. یک نویسنده و محقق برجسته در مورد برگزیت می‌نویسد: «به دست آوردن حاکمیت - به دست گرفتن مجدد کنترل - موضوع اصلی در همه‌پرسی ۲۰۱۶ بود.» (Ibid: 141). نگرانی در غرب درباره واگذاری حاکمیت، محدود به اتحادیه اروپا نبود؛ چنان‌که «رابرت کوتنر» اشاره می‌کند، با گسترش زیادی جهانی شدن در دهه ۱۹۹۰، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی «برعکس نقش‌هایی که در برتون و وودز برای آن‌ها ترسیم شده بود، تغییر جهت یافتند. آن‌ها به ابزاری برای اجرای سیاست اقتصاد بازار کلاسیک به‌عنوان یک اصل حاکمیت جهانی تبدیل شدند.» (Kuttner, 2018: 74). بدون شگفتی، نگرانی‌ها در مورد حاکمیت نقش مهمی در سیاست پسین ایالات متحده ایفا کرده است؛ به‌ویژه ترامپ برای رسیدن به ریاست جمهوری، روی سکویی قرار گرفت که بر شعار «اول آمریکا» تأکید کرد و تمام نهادهای کلیدی که نظم بین‌المللی لیبرال را تشکیل می‌دهند، از جمله اتحادیه اروپا، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، را شدیداً مورد انتقاد قرار داد (Pompeo, 2018).

هم‌چنین، نظم بین‌المللی لیبرال سیاست‌هایی اتخاذ می‌کند که با هویت ملی در تضاد قرار دارد؛ امری که برای مردم سراسر جهان، از جمله مردم ایالات متحده و اروپای غربی، اهمیت



دارد (Evans and Kelley, 2002: 303-338; Keating and McGarry, 2001; Young, Zuelow and Sturm, 2007)). در اصل، لیبرالیسم یک ایدئولوژی فردگرایانه است که ارزش زیادی برای مفهوم «حقوق غیر قابل انکار» قائل است. این اعتقاد که هر فردی در روی زمین دارای مجموعه‌ای از حقوق اساسی است، زیربنای بعد جهانی‌گرایی لیبرالیسم را تشکیل می‌دهد. این دیدگاه جهان‌گرایانه یا فراملی، در تضاد مشخص با خاص‌گرایی عمیق ناسیونالیسم است که بر این عقیده بنا شده است که جهان به ملل گسسته تقسیم می‌شود و هر کدام دارای فرهنگ خاص خود هستند. حفظ این فرهنگ به بهترین وجه، از طریق برخورداری از یک دولت برای خود ممکن است تا ملت بتواند در مقابل تهدیدات «دیگری» زنده بماند.^۱

با توجه به تأکید لیبرالیسم بر افراد دارای حقوق برابر، همراه با گرایش به چشم‌پوشی از هویت ملی، جای تعجب نیست که نظم بین‌المللی لیبرال تأکید می‌کند که کشورها به صورت بدیهی پناهندگانی را که در جست‌وجوی پناه‌گاه هستند، باید بپذیرند و افرادی که از یک دولت-ملت به سوی دولت-ملت دیگری با انگیزه‌های اقتصادی و یا دلایل دیگر جابه‌جا می‌شوند، نباید با موانع زیادی مواجه شوند. نمونه بارز این سیاست، توافق‌نامه شینگن اتحادیه اروپا است که مرزهای اکثر کشورهای عضو این نهاد را تا حد زیادی از بین برده است. علاوه بر این، اتحادیه اروپا به اصولی پایبند است که مرزهای آن را برای مهاجرانی که از مناطق بحرانی فرار می‌کنند، باز نگه می‌دارد.

در دنیایی که هویت ملی از اهمیت بالایی برخوردار است، آمیختن اقوام مختلف با یکدیگر، زمانی رخ می‌دهد که مرزهای باز و سیاست‌های گسترده برای پناهندگان وجود داشته باشد. این وضعیت خود سبب ظهور برخی مشکلات جدی می‌شود؛ به‌عنوان مثال: روشن است که مهاجرت دلیل اصلی رأی‌دهندگان انگلیس در حمایت از برگزیت بود. آن‌ها به‌خصوص از این امر ناراضی بودند که مردم اروپای شرقی از سیاست اتحادیه اروپا در مورد مرزهای باز، برای

۱. لیبرالیسم هم‌چنین از یک مشخصه ویژه‌ای برخوردار است که بیش‌تر با ملی‌گرایی مطابقت دارد و باید دولت‌های لیبرال را از تلاش برای بازآفرینی جهان مطابق تصویر خود باز دارد؛ به‌خصوص لیبرالیسم یک ضمانت بالایی را برای تساهل به وجود می‌آورد؛ عمدتاً به این دلیل که مبتنی بر این فرض صحیح است که دست‌یابی به توافق جهانی درباره اصول اولیه غیر ممکن است (Mearsheimer, 2018: 53-54)؛ بنابراین، ممکن است این انتظار وجود داشته باشد که کشورهای لیبرال بتوانند با یک روش تکررگرایانه با کشورهای غیر لیبرال کار کنند و سعی نکنند جهانی را ایجاد کنند که صرفاً توسط دموکراسی‌های لیبرال ساخته شود. با این حال، وقتی سیاست بین‌الملل مطرح می‌شود، رویکرد جهانی‌گرایی لیبرالیسم تمایل به سرکوب رویکرد خاص‌گرایی دارد؛ به این معنا که دولت‌های لیبرال تمایل ندارند انواع دیگر نظام‌های سیاسی را تحمل کنند.



مهاجرت آسان به انگلیس استفاده کرده‌اند (Goodwin and Whiteley, 2017: 11, 23, 53, 59, 70, 102-103, 109, 113, 122-124, 166-170, 173, 205, 207-208). انگلیس از این نظر یک استثنا نیست، احساسات ضد مهاجرت در اروپا وجود دارد و مخالفت با اتحادیه اروپا را تحریک می‌کند (Ibid: 222-229; Judis, 2018: 43, 95-98; European Commission, 2018: 12-15). تعداد زیادی از پناهندگان از خاورمیانه بزرگ که ورود به اروپا را در سال ۲۰۱۵ آغاز کردند، با آن نوع استقبالی که از کشورهای مرکز نظم بین‌المللی لیبرال انتظار داشتند، مواجه نشدند. در واقع، مقاومت بسیار زیادی در پذیرش آن پناهندگان، به‌ویژه در اروپای شرقی، بلکه حتی در آلمان، جایی که صدراعظم مرکل با استقبال اولیه از آن‌ها به خود آسیب رساند، وجود دارد. این مشکل در مورد مرزهای باز و پناهندگان نه تنها تعهد اتحادیه اروپا به ارزش‌های لیبرالی را زیر سؤال برده است؛ بلکه باعث ایجاد اختلافاتی در بین کشورهای عضو شده است که پایه‌های آن نهاد قابل ارجح را به هم ریخته است.

۷. افول زیادی جهانی شدن

رشد شدید روابط اقتصادی که با برقراری نظم بین‌المللی لیبرال همراه بوده است، به ایجاد چالش‌های اقتصادی چشم‌گیری در داخل کشورهای لیبرال موجود در سیستم منجر شده است. این چالش‌ها، به نوبه خود، مقاومت چشم‌گیر سیاسی در برابر آن نظم ایجاد کرده است. وقتی چنین اتفاقی در یک دموکراسی رخ دهد، مردم احتمالاً نخبگان لیبرال را به فعالیت و امی دارند و رهبرانی را انتخاب می‌کنند که با سیاست‌های مغایر با اصول لیبرال، مخالف باشند.

اقتصاد بین‌المللی معاصر بسیار یکپارچه و پویاست. تحولات با سرعت و پیچیدگی اتفاق می‌افتد و تحولات عمده در یک کشور همواره دارای تأثیرات چشم‌گیری در سایر کشورهاست. این سیستم به‌صورت گسترده باز، دستاوردهای قابل توجهی داشته است: منجر به رشد چشم‌گیر در سطح جهانی شده است، باعث شده است تا میلیون‌ها انسان از فقر در کشورهایی مانند چین و هند خارج شوند و مزایای اقتصادی عظیمی را برای ثروتمندترین مردم جهان فراهم کرده است. در عین حال، این سیستم مشکلات بزرگی را ایجاد کرده است که دولت‌ها برای رفع آن‌ها

۱. اگرچه در برگزیت یا مسئله مهاجرت و مرزهای باز، نسبت به مسئله حاکمیت به‌طور جداگانه برخورد می‌شود؛ اما این موضوعات با یکدیگر ارتباط نزدیکی دارند. از این گذشته، بریتانیا برای خروج از اتحادیه اروپا متمایل است تا بتواند اقتدار خود را در مورد مرزهای خود بازگرداند؛ امری که اکنون بیش‌تر در اختیار اتحادیه اروپا است.

اگر بخواهند طبق قوانین نظم جهانی لیبرال بازی کنند، توان کافی ندارند. بهترین راه برای درک این پدیده، مقایسه‌ی زیادی جهانی‌شدن امروزی با جهانی‌سازی معتدل است که تحت اجماع برتون و وودز از سال ۱۹۴۵ تا اواخر دهه ۱۹۸۰ ظهور نمود.^۱

اجماع برتون و وودز برای تسهیل اقتصاد بین‌المللی باز، اما فقط تا یک نقطه طراحی شده بود.^۲ به‌عنوان مثال: محدودیت‌های قابل توجهی برای جریان سرمایه در مرزهای کشور وجود داشت. گرچه سازمان تجارت جهانی برای تسریع تجارت بین‌المللی طراحی شده بود؛ اما دولت‌ها در صورتی که منافع‌شان ایجاب می‌کرد، به اتخاذ سیاست‌های حمایت‌گرایانه روی می‌آوردند. در واقع، دولت‌ها توانستند سیاست‌هایی را دنبال کنند که نه تنها رونق را تسهیل کنند؛ بلکه شهروندان‌شان را نیز از شر بازارها محافظت کنند. «جان راگی» به این رابطه بین بازارها و حکومت به‌عنوان «لیبرالیسم تعبیه‌شده» اشاره می‌کند (Ruggie, 1982: 379-415). اجماع برتون و وودز برای بیش از چهار دهه فعالیت قابل توجهی کرد؛ اگرچه عمر آن تا اواخر دهه ۱۹۸۰ تعیین شده بود.

جهانی‌شدن فزاینده، که از دهه ۱۹۸۰ میلادی شروع شد و پس از جنگ سرد شتاب گرفت، به طور موقت اجماع برتون و وودز را از بین برد. این نظم جدید که عمدتاً توسط سیاست‌گذاران غربی ایجاد شده بود، به منظور کاهش دادن به تنظیم بیش از حد بازارهای جهانی با از بین بردن کنترل بر سرمایه و جایگزین کردن GATT با WTO، طراحی شده بود. این سازمان تجاری جدید، که از ۱۹۹۵ شروع به کار کرد، قصد داشت بازارهایی را در سرتاسر جهان بگشاید و به‌ویژه برای دولت‌ها اتخاذ سیاست‌های حمایت‌گرایانه (از صنایع داخلی خود) را دشوار سازد. به گفته «دانی رودریک»، «هرگونه مانعی برای تجارت آزاد» به‌عنوان یک شر باید از بین برود (Rodrik, 2011: 77). در حقیقت، تقریباً هر نوع مداخله دولت در فعالیت‌های اقتصاد جهانی برای نظم بین‌المللی لیبرال مضر تلقی می‌شد؛ چنان‌که باز هم رودریک می‌گوید: «دولت بیش از آن‌که تسهیل‌کننده

۱. برای بحث بیشتر در مورد برتون و وودز و زیادی جهانی‌شدن یا آنچه که گاهی نولیبرالیسم خوانده می‌شود - بنگرید:

Rodrik, 2011; Eichengreen, 2008; Kuttner, 1997; Rodrik, 2017; Stiglitz, 2017

۲. سیستم برتون و وودز، که در پایان جنگ جهانی دوم مورد مذاکره قرار گرفت، عمدتاً بر ایجاد نظم پولی ساخته شده، پیرامون نرخ ارز ثابت متمرکز بود. این عنصر اصلی سیستم در اوایل دهه ۱۹۷۰ فرو ریخت؛ اگرچه کشورهای غربی هم‌چنان به محدود کردن جریان سرمایه و آزادسازی تجارت متعهد بودند. رودریک به این مجموعه تعهدات باقیمانده به‌عنوان اجماع برتون و وودز اشاره می‌کند، نه سیستم برتون و وودز (Rodrik, 2011: 76-79, 90-101). در این مقاله، اجماع برتون و وودز به کل دوره از سال ۱۹۴۵ تا پایان دهه ۱۹۸۰ اشاره دارد.



رشد اقتصادی باشد، مانع اصلی آن بود.» (Ibid: 163).

۸. نارضایتی‌ها از زیادی جهانی شدن

زیادی جهانی شدن باعث بسیاری از مشکلات عمده اقتصادی شده است؛ مشکلاتی که مشروعیت نظم جهانی لیبرال را در کشورهایی که هسته اصلی آن سیستم را تشکیل می‌دهند، تضعیف می‌کند. در آغاز، بسیاری از مشاغل در بخش‌های خاص اقتصاد یک کشور به دلیل جست‌وجوی منابع در خارج، به سرعت ناپدید می‌شوند و سبب اخراج تعداد زیادی از افراد از کارشان می‌شود.^۱ گاهی تمام مناطق پایگاه اقتصادی سستی خود را نابود شده می‌بینند. اغلب برای بیکاران، که بسیاری از آن‌ها دارای مهارت اندک و تحرک کمی هستند، دشوار است تا بتوانند دارای شغل پردرآمدی باشند یا اصلاً شغلی پیدا کنند (Goodhart, 2017: 147-192; Case and Deaton, 2017). حتی افرادی که شغل خود را از دست نداده‌اند، نگران هستند که در اثر «تخریب خلاق» که لازمه زیادی جهانی شدن است، روزی شغل خود را از دست بدهند. مختصر آن‌که پویایی ذاتی در اقتصاد جهانی نه تنها مشاغل را تهدید می‌کند؛ بلکه سبب می‌شود که مردم در همه‌جا نسبت به آینده خود نگرانی جدی داشته باشند.

علاوه بر این، زیادی جهانی شدن برای افزایش سطح درآمد واقعی طبقات پایین و متوسط در غرب لیبرال، اقدامات کمی انجام داده است؛ در حالی که این امر درآمد و ثروت طبقات بالا را بسیار افزایش داده است (DeSilver, 2018; Wolff, 2015: 741-769). نتیجه این نابرابری اقتصادی تقریباً فراگیر است و نشانه‌های اندکی در مورد کاهش این نابرابری مشاهده می‌شود (Alvaredo, 2017). در واقع، به نظر می‌رسد که این مشکل افزایش یابد (Scheidel, 2017). با اجماع برتون وودز، دولت‌ها با تدوین سیاست‌های مالیاتی توزیع مجدد، برنامه‌های آموزشی برای کارگران و مزایای سخاوتمندانه رفاهی، برای رفع این نوع مشکلات در موقعیت بهتری قرار داشتند؛ اما در نظم بین‌المللی لیبرال، راه‌حل تقریباً هر مشکلی این است که اجازه دهید بازار آن را حل کند، نه دولت‌ها. برای تسهیل کار اقتصاد جهانی بهتر است، بیش‌تر از دولت، به نهادهای بین‌المللی اعتماد داشته باشیم.

۱. ماشینی‌سازی هم‌چنین مسئول از بین رفتن تعداد قابل توجهی از مشاغل است؛ اگرچه تعیین نسبی ماشینی‌سازی و منبع‌یابی بیرونی نیز دشوار است.

بازارها مطمئناً نمی‌توانند این مشکلات را برطرف سازند؛ بلکه در واقع، خود سبب ایجاد این چالش‌ها بودند و در صورت فقدان سیاست‌هایی که کشورها برای محافظت از شهروندان خود طراحی کنند، احتمالاً به بدتر شدن اوضاع نیز کمک خواهند کرد. چنان‌که انتظار می‌رود، این مشکلات دلهره‌آور منجر به نارضایتی گسترده از نظم بین‌المللی لیبرال و افزایش احساسات دولت‌ها برای اتخاذ سیاست‌های اقتصادی حمایت‌گرایانه شده است، و این امر، باعث تضعیف سیستم فعلی خواهد شد. ترامپ در هنگام مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶، از این ضدیت‌های موجود با نظم کنونی، نه تنها با ایجاد مانع در برابر نهادهای بین‌المللی، بلکه با پیگیری سیاست‌های اقتصادی حمایت‌گرایانه، بهره‌گرفت. وی بر اهمیت حمایت از کارگران ایالات متحده بیش از هر چیز دیگر تأکید کرد. هم در انتخابات مقدماتی جمهوری خواهان و هم در انتخابات عمومی، او مخالفانی را که از نظم بین‌المللی لیبرال دفاع می‌کردند و علیه سیاست حمایت‌گرایانه استدلال می‌کردند، شکست داد (Judis, 2018: 47-80, 117-142). ترامپ پس از رسیدن به ریاست جمهوری، قاطعانه به سوی سیاست حمایت‌گرایانه حرکت کرده است. سرانجام، هنگامی که بازارها با منافع حیاتی تعداد زیادی از شهروندان یک کشور در تضاد قرار می‌گیرد، سیاست‌های آن به شکلی تحقق می‌یابد که نظم بین‌المللی لیبرال را تضعیف می‌کند.

زیادی جهانی شدن سبب بروز چالش عمده دیگری نیز می‌شود. وقتی سرمایه با سرعت و سهولت در مرزها جریان می‌یابد، همراه با تأکید بر این که نظم جهانی لیبرال بر مقررات‌زدایی دولت قرار دارد، این نظم را مستعد بحران‌های اقتصادی در مقیاس بزرگ در کشورها یا مناطق خاص یا حتی کل جهان می‌سازد. «کارمن راینهارت» و «کنت روگوف» می‌نویسند: «دوره‌های تحرک بالای سرمایه بین‌المللی، بارها بحران‌های بانکی بین‌المللی را ایجاد کرده‌اند.» (Reinhart and Rogoff, 2011: 155). در حقیقت، از زمان شروع رشد جهانی سرمایه در اواخر سال ۱۹۸۰، بحران‌های بسیاری وجود داشته است (Rodrik, 2011: 108-109; Ibid., pp. 95-96, 344-347). مهم‌ترین پیامد، بحران مالی آسیا در سال‌های ۱۹۹۷-۱۹۹۸ بود که به طور خطرناکی در حال گسترش در سراسر جهان بود، و بحران مالی جهانی ۲۰۰۷-۲۰۰۸، که شدیدترین فروپاشی اقتصادی از زمان رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ بود و سبب شد که نظم بین‌المللی لیبرال در غرب بسیار تضعیف شود. با توجه به تداوم تحرک سرمایه، احتمالاً بحران‌های بیش‌تری از این دست رخ دهد و نظم فعلی را تضعیف کند و حتی ممکن است باعث فروپاشی آن شود.



چند سخن در رابطه با یورو نیز وجود دارد که حتی اگر بخشی از یک نهاد کاملاً اروپایی باشد، یکی از ویژگی‌های اصلی نظم بین‌المللی لیبرال است (Mody, 2018; Stiglitz, 2016). وقتی این ارز در سال ۱۹۹۹ به وجود آمد، یک گام بزرگی برای رونق پولی در کشورهای عضو این اتحادیه بود؛ اگرچه هیچ اتحادیه مالی و سیاسی به‌عنوان زیربنای یورو وجود نداشت. منتقدین در آن زمان پیش‌بینی می‌کردند که بدون اتحادیه مالی و سیاسی، یورو سرانجام دچار مشکلات قابل توجهی خواهد شد (Dornbusch, 1996: 110-124; Feldstein, 1997: 60-73; Joffe, 1997: 26-31; Krugman, 1998: 34-36). بسیاری از هواداران، این مشکل را درک می‌کردند؛ اما تصور می‌کردند که اتحادیه پولی در نهایت منجر به اتحاد در هر سه جبهه خواهد شد؛ بنابراین، مشکل رفع خواهد شد. اما این اتفاق نیفتاد و یورو با اولین بحران بزرگ آن در سال ۲۰۰۹ روبه‌رو شد که نه تنها سبب بروز مشکلات اقتصادی شد؛ بلکه مشکلات سیاسی نیز ایجاد کرد. بحران و تلاش‌های بعدی برای حل آن، احساسات ناسیونالیستی تند و تیزی را در سطح اروپا به وجود آورد.

اتحادیه اروپا با مشکلات اساسی برای مقابله با بحران منطقه یورو مواجه بود؛ اما سرانجام، این مشکلات با کمک‌های گسترده‌ای از نهادهایی مانند بانک مرکزی اروپا و دولت ایالات متحده حل شد. اگرچه پیش از آن، صدمات سیاسی قابل توجهی به اتحادیه اروپا وارد نشده بود؛ اما از همه مهم‌تر، اتحادیه اروپا حرکت قابل توجهی به سمت اتحادیه مالی و سیاسی انجام نداده است؛ به این معنا که ثبات موقتی است و احتمال دارد بحران‌های بیش‌تری در سال‌های آینده ظهور کند و این امر، نه تنها اتحادیه اروپا، بلکه نظم بین‌المللی لیبرال را به طور کلی تضعیف خواهد کرد.

۹. صعود چین

یک مشکل اضافی نیز وجود دارد که با زیادی جهانی شدن مرتبط است و با مخالفت رو به رشد سیاسی با نظم بین‌المللی در کشورهای لیبرال و یا چیزی که با توازن جهانی قدرت مربوط باشد، ارتباطی ندارد. تا زمان روی کار آمدن ترامپ در سال ۲۰۱۷، نخبگان غربی با حفظ سیاست‌های دوران پس از جنگ سرد، به ادغام چین در اقتصاد جهانی به شمول همه نهادهای مهم اقتصاد جهانی متعهد بودند. آن‌ها تصور می‌کردند که یک چین به طور فزاینده مرفه و ثروت‌مند، سرانجام به دموکراسی لیبرال و عضو برجسته نظم بین‌المللی لیبرال تبدیل می‌شود.

با این حال، آنچه معماران سیاست فوق متوجه نشدند، این نکته بود که آن‌ها از طریق کمک



به تسریع رشد چین، در واقع به تضعیف نظم لیبرالی کمک کردند؛ زیرا چین به سرعت به یک نیروگاه اقتصادی با توانایی نظامی قابل توجه تبدیل شد. در واقع، آن‌ها به چین کمک کردند تا به یک قدرت بزرگی تبدیل شود، و بنابراین، به وضعیت تک‌قطبی که برای حفظ نظم جهانی لیبرال ضروری است، ضربه وارد می‌کند. این مسئله با تجدید حیات روسیه پیچیده‌تر شده است. روسیه هرچند اکنون به وضوح یک قدرت ضعیف است؛ اما بار دیگر در حال تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ است. با صعود چین و بازگشت روسیه، سیستم بین‌المللی چندقطبی شد و این به مثابه ناقوس مرگ برای نظم بین‌المللی لیبرال است. چیزی که مشکل را دوچندان می‌کند، آن است که نه چین و نه روسیه هیچ‌کدام به یک دموکراسی لیبرال تبدیل نشده‌اند.

حتی اگر چین و روسیه به قدرت‌های بزرگ تبدیل نشده بودند و جهان تک‌قطبی باقی می‌ماند، نظم لیبرال هنوز به دلیل نواقص ذاتی خود از هم می‌پاشید. انتخاب دونالد ترامپ، که به شدت و به طور مکرر از همه عناصر اصلی نظم پس از جنگ سرد در طول مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری انتقاد می‌کرد، شاهد آن است که این نظم تا چه اندازه در سال ۲۰۱۶ با مشکل مواجه شده بود؛ بنابراین، اگر سیستم بین‌المللی تک‌قطبی باقی مانده بود، نظم جهانی لیبرال در زمان رئیس‌جمهور ترامپ به یک نظم آگونیستی تبدیل می‌شد؛ زیرا نظم‌های واقع‌گرایانه جایی در نظام تک‌قطبی ندارند. مطمئناً هیچ مدرکی مبنی بر متعهد بودن ترامپ به اصلاح نظم موجود لیبرالی وجود ندارد. در واقع، ترامپ آمد تا این نظم را تخریب کند. با چین یا بدون چین، نظم بین‌المللی لیبرال شکست خورده بود؛ زیرا در بدو تولد به طرز فجیعی ضعیف بود.

به صورت خلاصه می‌توان گفت فرایندهای علی‌مختلفی که تا کنون توضیح داده شد، همگی نقش مهمی در براندازی نظم بین‌المللی لیبرال ایفا کرده‌اند. اگرچه هر یک منطق مشخصی دارند؛ اما غالباً به صورت هم‌افزایی عمل می‌کنند؛ به عنوان مثال: تأثیرات منفی زیادی جهانی شدن در طبقات پایین و متوسط همراه با نارضایتی ناسیونالیستی نسبت به مهاجرت و احساس از دست رفتن حاکمیت، یک واکنش شدید پوپولیستی در برابر اصول و رویه‌های نظم لیبرالی را ایجاد نموده است. در واقع، این عصبانیت اغلب به سمت نخبگان لیبرال که از نظم بهره برده و با جدیت از آن دفاع می‌کنند، هدایت می‌شود. این نارضایتی عواقب سیاسی چشم‌گیری داشته است: ایجاد اختلافات سیاسی عمیق در ایالات متحده و سایر دموکراسی‌های غربی، برگزیت، کمک به رسیدن ترامپ در کاخ سفید و تقویت روند حمایت از رهبران ناسیونالیست در سراسر جهان.



۱۰. به کجا می‌رویم؟

ممکن است کسی تأیید کند که نظم بین‌المللی لیبرال در حال فروپاشی است؛ اما استدلال کند که این نظم می‌تواند با یک نظم بیش‌تر پراگماتیستی جایگزین شود؛ نظمی که بتواند از زیاده‌روی نظم پس از جنگ سرد، احتراز کند.^۱ زیادی جهانی شدن، محدودیت‌های قابل توجهی بر قدرت نهادهای بین‌المللی اعمال می‌کند. طبق این دیدگاه، نظم جدید چیزی شبیه به نظم غربی در طول جنگ سرد خواهد بود؛ گرچه جهانی و لیبرال باشد، نه محدود و واقع‌گرایانه.

این راه‌حل امکان‌پذیر نیست؛ زیرا لحظه تک‌قطبی به پایان رسیده است؛ به این معنا که هیچ فرصتی برای حفظ هر نوع نظم بین‌المللی لیبرال برای آینده قابل پیش‌بینی وجود ندارد. علاوه بر این، رئیس‌جمهور ترامپ قصد ندارد نظم جهانی «لیبرال» را دنبال کند، و بدون حمایت او، این گزینه عملی نخواهد بود. اما حتی اگر ترامپ مانعی نبود و سیستم بین‌المللی تک‌قطبی باقی می‌ماند، ایالات متحده در صورت کوتاه‌آمدن از دیدگاه‌های خود و تلاش برای ساختن یک نظم لیبرال کم‌تر جاه‌طلب، شکست می‌خورد. در حقیقت، به جای آن نظم لیبرال، وضعیت بیش‌تر به سوی یک نظم بین‌المللی آگنوستیک به پیش می‌رود.

ساختن یک نظم جهانی لیبرال معنادار با سیاست‌های معتدل یا منفعلانه غیر ممکن است. این اقدام، به مهندسی اجتماعی بیش‌تر در مناطق بیش‌تری نیاز دارد. اگر این اقدام شانس برای موفقیت داشته باشد (که من فکر می‌کنم ندارد)، تک‌قطب لیبرال و متحدین آن باید بی‌امان سیاست‌های جهانی بسیار بلندپروازانه را دنبال کنند؛ کاری که ایالات متحده و شرکای لیبرال آن در هنگام فروکش کردن جنگ سرد انجام دادند. با این حال، این رویکرد به دلیل ناکامی‌های گذشته، از نظر سیاسی عملی نخواهد بود. در نتیجه، دموکراسی‌های لیبرال چاره‌ای ندارند جز این که در این جا و آن جا قدم‌های کوچکی بردارند تا جهان را مطابق ذهنیت خویش بسازند؛ در حالی که باید یک رویکرد زنده برای اجازه زندگی برای اکثر کشورهای جهان اتخاذ کنند. این رویکرد فروتنانه باعث ایجاد یک نظم آگنوستیک می‌شود. اما این اتفاق نخواهد افتاد؛ زیرا سیستم چندقطبی است و سیاست قدرت بزرگ بار دیگر می‌تواند بر آن تأثیر بگذارد؛ بنابراین، سؤال اساسی این است که در چشم‌انداز جهان چندقطبی جدید، چه نوع نظم‌های واقع‌گرایانه حاکم خواهد شد؟

۱. در مورد چشم‌اندازهای مختلف نسبت به چگونگی اصلاح نظم، بنگرید: Colgan and Keohane, 2017: 16-24
Schake, 2018

۱۱. نظم‌های واقع‌گرایانه جدید

احتمالاً، در آینده قابل پیش‌بینی، سه نظم واقع‌گرایانه متفاوت وجود خواهد داشت: یک نظم بین‌المللی ضعیف و دو نظم محدود و قوی. یکی توسط چین و دیگری توسط ایالات متحده رهبری خواهد شد. نظم بین‌المللی سطحی در حال ظهور، عمدتاً مربوط به نظارت بر توافقاتی که در این نظم سطحی بین‌المللی، نسبت به گذشته، توجه جدی‌تری به مشکلات مربوط به تغییرات آب و هوایی صورت گیرد. در اصل، نهادهایی که نظم بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، بر تسهیل همکاری‌های بین‌المللی متمرکز خواهند شد. در عوض، دو نظم محدود عمدتاً نسبت به رقابت امنیتی علیه یکدیگر نگرانی خواهند داشت؛ هرچند این امر مقتضی ارتقای همکاری بین اعضای هر دو نظم است. رقابت اقتصادی و نظامی قابل توجهی بین این دو نظم وجود خواهد داشت که نیاز به مدیریت دارند. به همین دلیل، این نظم‌ها قوی خواهند بود.

دنیای چندقطبی جدید دو ویژگی اصلی خواهد داشت: اول، با فرض این‌که چین به رشد چشم‌گیر خود ادامه دهد، درگیر رقابت شدید امنیتی با ایالات متحده خواهد شد که ویژگی اصلی سیاست بین‌الملل در طول قرن بیست و یک خواهد بود. این رقابت منجر به ایجاد نظم‌های محدودی می‌شود که تحت سلطه چین و ایالات متحده خواهند بود. اتحادهای نظامی مؤلفه‌های اصلی این دو نظم هستند که اکنون در حال شکل‌گیری هستند و شبیه نظم‌های تحت رهبری اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده در دوره جنگ سرد خواهد بود.

با این حال، بجینگ و واشنگتن برخی اوقات دلایلی برای همکاری در مورد مسائل نظامی خواهند داشت؛ تلاشی که در قلمرو نظم بین‌المللی افول خواهد کرد؛ چنان‌که در طول جنگ سرد اتفاق افتاد. باز هم، تمرکز اصلی بر توافقات نام‌های کنترل تسلیحات خواهد بود و روسیه را درگیر آن خود خواهد کرد؛ چنان‌که چین و ایالات متحده درگیر آن خواهند شد.

معاهدات و توافقات نام‌های موجود در رابطه با گسترش سلاح‌های هسته‌ای احتمالاً در جای خود باقی خواهد ماند؛ زیرا هر سه قدرت بزرگ خواهان محدود کردن گسترش سلاح‌های هسته‌ای هستند. اما بجینگ، مسکو و واشنگتن باید مذاکرات درباره معاهدات جدید را برای محدود کردن زرادخانه‌های خود انجام دهند؛ چنان‌که ابرقدرت‌ها در جریان جنگ سرد این کار



را انجام دادند.^۱ نظم‌های محدود تحت رهبری ایالات متحده و چین، در مواجهه با مسائل مهم امنیتی، باز هم تا درجه زیادی مسئولیت خواهند داشت.

در عرصه نظامی، سه نظم در حال ظهور در اطراف ایالات متحده-چین به وجود آمده است که شباهت چشم‌گیری با سه نظم موجود در دوره جنگ سرد دارد؛ البته با این تفاوت که چین جایگاه اتحاد جماهیر شوروی را گرفته است. در عین حال، هیچ‌گونه نظم موازی در حوزه اقتصادی وجود ندارد؛ چنان‌که در دوره جن گسرد، معاملات اقتصادی اندکی بین قدرت‌های بزرگ یا نظم مربوط به آن‌ها وجود داشت؛ بنابراین، نظم بین‌المللی موجود به هیچ‌وجه نگران تسهیل روابط اقتصادی دو طرف نبود. معاملات اقتصادی عمدتاً به نظم‌های محدود منحصر بود. در این نظم، هدف اصلی پیگیری سیاست‌هایی بود که به تأمین منافع خود در برابر طرف مقابل کمک کند. از آن‌جا که قدرت اقتصادی پشتیبان قدرت نظامی است، رقابت امنیتی در هر دو حوزه اقتصادی و نظامی جریان خواهد داشت.

۱۲. همکاری و رقابت اقتصادی

وضعیت در عرصه اقتصادی امروز متفاوت از دوران جنگ سرد است. این تفاوت، دومین ویژگی مهم چندقطبی جدید است که نظم‌های اولیه را شکل می‌دهد. روابط گسترده اقتصادی بین چین و ایالات متحده و نیز بین چین و متحدین ایالات متحده در شرق آسیا وجود دارد. چین و ایالات متحده هم‌چنین در سراسر جهان تجارت و سرمایه‌گذاری می‌کنند. رقابت امنیتی بین دو نظم محدود بعید است که به طور چشم‌گیری این روابط اقتصادی را کاهش دهد.^۲ منافع ناشی از تداوم تجارت، بسیار قابل توجه است. حتی اگر ایالات متحده سعی کند تجارت خود با چین را محدود کند، بچینگی می‌تواند با افزایش تجارت خود با سایر شرکا، مانند اروپا، آن را جبران کند. به عبارتی، آینده احتمالاً شبیه وضعیت اروپا قبل از جنگ جهانی اول خواهد بود؛ جایی که یک رقابت شدید امنیتی بین اتحاد سه‌گانه (اتریش - مجارستان، آلمان و ایتالیا) و ائتلاف سه‌گانه (بریتانیای کبیر، فرانسه و روسیه) وجود داشت. هنوز هم تعامل گسترده اقتصادی بین این شش

۱. به‌عنوان مثال: پیمان تسلیحات هسته‌ای میان‌برد، فقط زرادخانه‌های ایالات متحده و روسیه را محدود می‌کند؛ اما زرادخانه‌های چینی را محدود نمی‌کند، و این مسئله خود یکی از دلایل ناکامی آن خواهد بود. لازم است که در باب این پیمان مذاکرات مجدد صورت گیرد تا هر سه کشور را شامل شود (Kramer, 2018).

۲. در حقیقت، شواهد فراوانی وجود دارد مبنی بر این‌که دولت‌ها معمولاً هنگام جنگ، به تجارت خود با یکدیگر ادامه می‌دهند که شدیدترین شکل رقابت امنیتی است (Levy and Barbieri, 2004: 1-47).

کشور و به طور کلی در اروپا وجود دارد.

از آنجا که اقتصاد جهانی به شدت وابسته به هم خواهد بود، نظم نوظهور بین‌المللی نقش اساسی در مدیریت روابط اقتصادی میان کشورها در سراسر جهان خواهد داشت. اگرچه چین علاقه فراوانی برای کمک به نظم در تسهیل همکاری اقتصادی دارد؛ اما توان بیش‌تری در تغییر شکل نظم جدید بین‌المللی مطابق منافع خویش خواهد داشت. چین به منظور مؤثریت بیش‌تر نهادهای اقتصادی در نظم کنونی، خواهان بازنویسی قوانین این نهادها و در پی ایجاد نهادهای جدیدی است که قدرت رو به رشد آن را انعکاس دهد (Mazarr, Heat, and Cevallos, 2018; Stuenkel, 2016: 120-180). یکی از نمونه‌های برجسته این رویکرد، تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت‌های آسیایی در سال ۲۰۱۵ توسط چین است که برخی از ناظران آن را رقیب احتمالی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی می‌دانند. البته، این وضعیت با نحوه رفتار اتحاد جماهیر شوروی در طول جنگ سرد اساساً متفاوت است.

این پایان داستان اقتصادی نیست، یک رقابت شدید اقتصادی بین دو نظم محدود وجود دارد که در چارچوب وسیع‌تر همکاری‌های مداوم اقتصادی در سطح جهانی صورت می‌گیرد.^۱ این رقابت با نگرانی‌های امنیتی همراه است. از این گذشته، قدرت اقتصادی پایه و اساس قدرت نظامی است؛ به این معنا که چین هدف استراتژیک و انگیزه قدرت‌مندی برای تسلط بر اقتصاد جهانی دارد؛ به‌عنوان مثال: «ساخته شده در چین ۲۰۲۵»، برنامهٔ بجینگ برای تسلط بر بازارهای جهانی در طیف گسترده‌ای از محصولات صنعتی پیشرفته است. استراتژی چین اعطای یارانه‌های گسترده دولتی به شرکت‌های معتبر و تکمیل تحقیقات خود با فناوری‌هایی است که از شرکت‌های آمریکایی و دیگر شرکت‌های غربی سرقت شده است (Feldstein, 2018; Scissors and Blumenthal, 2019; Segal, 2018: 10-18). چین هم‌چنین از قدرت اقتصادی در حال رشد خود برای اجبار همسایگان خود در شرق آسیا برای همراهی با بجینگ برای غلبه بر واشنگتن استفاده می‌کند (Lind, 2018: 71-82).

۱. سازمان تجارت جهانی که احتمالاً جزئی از نظم بین‌المللی جدید است، حاوی مقرراتی است که باعث می‌شود رقابت اقتصادی در محدوده نظم گسترده قرار گیرد؛ به‌ویژه ممکن است برای یک گروه از کشورها توافق‌نامهٔ تجارت ترجیحی تنظیم شود که تعرفه‌ها را کاهش خواهد داد و ضمن تبعیض نسبت به کشورهای غیر عضو، همکاری بین اعضا را تسهیل می‌کند. مشارکت ماوراء اقیانوس آرام که در ادامه در مورد آن بحث خواهد شد، چنین توافقی است.



مطمئننا، ایالات متحده نه تنها به دلایل امنیتی، بلکه به این دلیل که جامعه تجاری آمریکا نمی‌خواهد چین را از دست بدهد، به نبرد علیه چین باز خواهد گشت (Lake, 2018; 237-270). سیاست‌های سخت‌گیرانه اقتصادی دولت ترامپ در قبال چین، آغاز یک روندی است که تعهد می‌سپارد یک رقابت طولانی‌مدت و شدید بین نظم آمریکایی و نظم تحت رهبری چین وجود داشته باشد (نگ: (Wall Street, 2018; Sanger 2019; Wolf, 2019); به‌عنوان مثال: ایالات متحده اطمینان دارد که باید برای محدود ساختن انتقال فناوری‌های دو کاربردی و فناوری‌های پیشرفته غیر نظامی به چین که می‌تواند برای اهداف نظامی استفاده شود، تلاش صورت گیرد. این کشور هم‌چنین سعی خواهد کرد تجارت و سرمایه‌گذاری خود را با چین، مانند متحدان خود، چنان مدیریت کند که به موقعیت آنان در توازن قدرت صدمه‌ای وارد نسازد و حتی آن را بهبود بخشد.

این دو نظم محدود که در حال شکل‌گیری هستند، شامل نهادهایی می‌شوند که هدفشان سرعت‌بخشیدن به همکاری اقتصادی میان اعضای شان است و در عین حال، به دنبال به دست آوردن مزیت اقتصادی نسبت به نظم رقیب هستند؛ به‌عنوان مثال: دولت اوپاما به صورت آشکار، مشارکت ماورای اقیانوس آرام را به همین منظور طراحی کرد، اگرچه ترامپ پس از رئیس جمهور شدن از آن خارج شد. ابتکار عمل بسیار بلندپروازانه چین در ایجاد «یک کمربند و یک جاده» که در سال 2013 راه اندازی شد، نه تنها برای کمک به تداوم رشد اقتصادی چین طراحی شده است؛ بلکه هم‌چنین پروژه‌ای است برای گسترش قدرت نظامی و سیاسی چین در سراسر جهان. از آن‌جا که ایالات متحده از پیوستن به بانک توسعه زیرساخت‌های آسیا امتناع ورزید، احتمالاً آن نهاد کلیدی به یک بخش مرکزی از نظم محدود به رهبری چین تبدیل خواهد شد.

مختصر آن‌که رقابت میان نظم‌های محدود به رهبری ایالات متحده و چین، رقابت تمام‌عیار اقتصادی و نظامی را دربرمی‌گیرد؛ چنان‌که نظم‌های محدود تحت تسلط مسکو و واشنگتن در طول جنگ سرد چین بودند.^۱ اما تفاوت مهم این بار این است که نظم بین‌المللی عمیقاً در مدیریت جنبه‌های تعاونی اقتصاد جهانی دخیل خواهد بود؛ در حالی که در دوران جنگ سرد این‌گونه نبود.^۲

۱. رقابت اقتصادی و نظامی بین انگلیس و آلمان قبل از جنگ جهانی اول نیز در این زمینه آموزنده است. نگ:

Brunnermeier, Doshi and James, 2018: 161-176

۲. احتمال کمی وجود دارد که چین به رشد چشم‌گیر خود ادامه ندهد و روسیه در دهه‌های بعدی به شدت متلاشی شود؛ در حالی که ایالات متحده به طور فزاینده‌ای قدرت‌مند شود. اگر چنین اتفاقی رخ دهد، سیستم بین‌المللی

۱۳. روسیه و اروپا

روسیه قطعاً یک قدرت بزرگ است؛ به همین دلیل، جهان در حال ظهور چندقطبی است نه دوقطبی. اما روسیه ضعیف‌ترین قدرت از سه قدرت بزرگ برای آینده قابل پیش‌بینی خواهد بود؛ مگر این‌که اقتصاد ایالات متحده یا چین با مشکلات اساسی بلندمدت روبه‌رو شود. پرسش اساسی در مورد روسیه این است که در صورت وجود یک رقابت میان ایالات متحده و چین، روسیه در کدام طرف قرار خواهد گرفت؟ اگرچه روسیه اکنون با چین هم‌سو است؛ اما این احتمال وجود دارد که جهت خود را تغییر دهد و با گذشت زمان به اتحاد با ایالات متحده روی بیاورد؛ زیرا یک چین به طور فزاینده قدرت‌مند، با توجه به نزدیکی جغرافیایی دو کشور، تهدیدی بزرگ برای روسیه است. اگر مسکو و واشنگتن به خاطر ترس هردو از چین، روابط نزدیک‌تری با هم برقرار کنند، روسیه تا حدودی در نظم محدود به رهبری ایالات متحده ادغام خواهد شد. اما اگر مسکو بیش از آن‌که از چین در هراس باشد، از ایالات متحده بهراسد، روابط دوستانه‌ای با چین برقرار خواهد کرد و در این صورت، روسیه تا حدودی به نظم محدود به رهبری چین ادغام خواهد شد. ممکن است که روسیه سعی کند خود را با هیچ‌یک از طرفین هم‌سو نسازد و در حاشیه بماند.^۱

سرانجام در باب اروپا، باید گفت که بسیاری از کشورهای اروپایی، به‌ویژه قدرت‌های بزرگ، احتمالاً بخشی از نظم محدود تحت رهبری ایالات متحده آمریکا خواهند شد؛ گرچه بعید است که آن‌ها بتوانند نقش مهم نظامی در مهار چین داشته باشند. آن‌ها توانایی قابل توجهی برای حضور قدرت‌مند نظامی در شرق آسیا ندارند و دلیل کمی نیز برای به دست آوردن آن توانایی دارند؛ زیرا چین مستقیماً اروپا را تهدید نمی‌کند، و به همین دلیل، اروپا می‌تواند جبهه را به ایالات متحده و متحدین آسیایی آن واگذار کند. سیاست‌گذاران آمریکایی، به دلایل استراتژیک

از چندقطبی به سمت تک‌قطبی سوق می‌یابد و این سؤال مهم را ایجاد می‌کند که نظم بین‌المللی با این فرض که تک‌قطب یک دموکراسی لیبرال باشد، چگونه نظم خواهد بود؟ مطمئناً برخی از سیاست‌گذاران آمریکایی وسوسه می‌شوند که سعی کنند نظم بین‌المللی لیبرال دیگری ایجاد کنند؛ اما به احتمال زیاد، تعداد معدودی طرفدار پیگیری آن نوع سیاست‌های بلندپروازانه هستند که در دوره پس از جنگ سرد ناکام ماند. در عوض، آن‌ها به احتمال زیاد از تلاش‌هایی برای احداث یک نظم کم‌تر جاه‌طلبانه حمایت خواهند کرد.

۱. بعید است که روسیه در صورت ماندن در حاشیه، نظم محدود خود را ایجاد کند؛ چون نمی‌تواند رقابت امنیتی با هر یک از طرفین را انجام دهد. به رغم ضعیف بودن این احتمال، اما روسیه به نظم محدود خود نیاز دارد و رهبری چندین نهاد منطقه‌ای ضعیف را به عهده دارد که می‌تواند پایه و اساس آن نظم محدود باشد؛ کشورهای مستقل مشترک المنافع، سازمان پیمان امنیت جمعی، اتحادیه گمرک اورآسیا و اتحادیه اقتصادی اورآسیا.



که مرتبط با عرصه اقتصادی است، می‌خواهند اروپایی‌ها در کنار نظم محدود آنان حضور داشته باشد؛ به‌ویژه ایالات متحده می‌خواهد کشورهای اروپایی را از فروش فناوری‌های دوکاربردی به چین باز دارد و در صورت لزوم، به فشار اقتصادی بر بچینگ کمک کند. در عوض، نیروهای نظامی ایالات متحده در اروپا باقی خواهند ماند و ناتو را زنده نگه خواهند داشت و همچنان به‌عنوان یک پیشکسوت در آن منطقه فعالیت خواهند کرد. با توجه به این‌که تقریباً هر رهبر اروپایی دوست دارد چنین اتفاقی را ببیند، تهدید به ترک اروپا اهرم مهمی است که ایالات متحده، اروپایی‌ها را برای همکاری در جبهه اقتصادی علیه چین در کنار خود حفظ کند.

نتیجه

ایالات متحده و متحدانش نظم بزرگی را در طول جنگ سرد ایجاد کردند؛ اما این نظم نه بین‌المللی بود و نه لیبرال. این نظم در واقع، یک نظم محدود بود که هدف اصلی آن پرداختن به یک رقابت امنیتی با نظم محدود و رقیبی بود که تحت سلطه اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت. هر دو نظم واقع‌گرایانه بودند و نه لیبرال یا کمونیستی. تک‌قطبی شدن جهان پس از جنگ سرد، این امکان را فراهم آورد تا غرب پیروز- به رهبری ایالات متحده- به ایجاد یک نظم بین‌المللی واقعاً لیبرال بپردازد. امید آن بود که این نظم به‌عنوان یک خادم برای یک جهان صلح‌آمیز و مرفه عمل کند.

بنیاد اندیشه

در طول سال‌های ۱۹۹۰ و در سال‌های اولیه قرن جدید، انتظار آن بود که نظم لیبرال دارای کارکرد متداوم و عمر طولانی باشد. حامیان و معماران این نظم می‌توانند به موفقیت‌های پرشماری اشاره کنند؛ در حالی که برخی شکست‌ها را نیز تأیید می‌کنند. اما از حدود سال ۲۰۰۵، این نظم با مشکلات جدی روبه‌رو شد، به مرور زمان مشکلات چند برابر شد و اکنون به نقطه‌ای رسیده‌ایم که فرایند فروپاشی آن آغاز شده است. این نتیجه باید پیش‌بینی می‌شد؛ به این دلیل که این نظم بذره‌های تخریب خود را در درون خود نهفته داشت و بنابراین، محکوم به شکست زودتر از موعد بود.

تلاش ایالات متحده و متحدانش برای ایجاد نظم بین‌المللی لیبرال با سه مشکل اساسی روبه‌رو شد: نخست، این نظم، دولت‌های لیبرال موجود در سیستم، به‌ویژه ایالات متحده، را ملزم به پیگیری خط‌مشی بسیار تجدید نظرگرایانه و به‌شدت بلندپروازانه تغییر رژیم می‌کردند. تقریباً

اطمینان وجود داشت که این خط‌مشی در مناطقی که در آن ناسیونالیسم بر حاکمیت و تعیین سرنوشت خود تأکید می‌کند، با شکست مواجه می‌شود. هم‌چنین، این خط‌مشی با توازن سیاست قدرت - هم در سطح جهانی و هم در سطح منطقه‌ای - در تعارض قرار می‌گیرد.

دوم، به خاطر فشار برای جابه‌جایی آزاد مردم در مرزها و تفویض قدرت تصمیم‌گیری‌های مهم به نهادهای بین‌المللی، گسترش نظم لیبرال باعث ایجاد مشکلات سیاسی مهمی در درون خود کشورهای لیبرال شد. این نتایج اغلب با اعتقادات مربوط به هویت و حاکمیت ملی در تضاد قرار گرفت که برای اکثر شهروندان در دولت-ملت‌های مدرن یک مسئله بسیار مهم است.

سوم، اگرچه برخی از مردم و کشورها از زیادی جهانی‌شدن بهره‌مند شدند؛ اما زیادی جهانی‌شدن در نهایت باعث ایجاد مشکلات عمده اقتصادی و سیاسی در درون دموکراسی‌های لیبرال شد و سرانجام، حمایت از نظم بین‌المللی لیبرال را به شدت کاهش داد. در عین حال، پویایی اقتصادی ناشی از زیادی جهانی‌شدن به چین کمک کرد که به سرعت به یک قدرت بزرگ تبدیل شود و تقریباً در عین زمان، روسیه خود را به‌عنوان یک قدرت بزرگ بازسازی نمود. این تغییر در توازن جهانی قدرت، به تک‌قطبی بودن که پیش‌نیاز یک نظم جهانی لیبرال است، پایان بخشید.

در دنیای چندقطبی در حال ظهور، احتمالاً یک نظم بین‌المللی واقع‌گرایانه وجود خواهد داشت که به مدیریت اقتصاد جهانی و هم‌چنین تقویت و حفظ توافق‌نامه‌های مرتبط با کنترل تسلیحات خواهد پرداخت. در این نظم، تأکید بر تسهیل همکاری‌های بین‌المللی خواهد بود. علاوه بر این، به احتمال زیاد نظم‌های محدود به رهبری چین و ایالات متحده وجود خواهند داشت که به رقابت امنیتی بین چین و متحدانش از یک‌سو و ایالات متحده و متحدین آن از سوی دیگر، کمک خواهد کرد. این رقابت، هم ابعاد اقتصادی خواهد داشت و هم ابعاد نظامی.

ایالات متحده چگونه می‌تواند نظم بین‌المللی لیبرال را که با یک پشتکار آن را ایجاد کرده بود، به راحتی کنار بگذارد؟ اول، باید در برابر هرگونه وسوسه‌ای نسبت به ادامه تلاش برای گسترش اجباری دموکراسی از طریق تغییر رژیم در سراسر جهان مقاومت کند. از آن‌جا که ایالات متحده مجبور است به توازن قدرت با چین و روسیه درگیر باشد، توانایی آن برای مشارکت در مهندسی اجتماعی در خارج از کشور به شدت محدود خواهد شد. با وجود این، وسوسه برای بازآفرینی



جهان همیشه وجود خواهد داشت؛ زیرا ایالات متحده اعتقاد پرحرارتی نسبت به ارزش‌های لیبرال‌دموکراسی دارد. اما در برابر این وسوسه باید مقاومت کرد؛ زیرا رفتن به سوی نهضت لیبرالی، مطمئناً با دردهای جدی مواجه خواهد شد.

دوم، ایالات متحده باید در نهادهای اقتصادی که نظم نوظهور بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، به دنبال به حداکثر رساندن نفوذ خود باشد. این کار برای حفظ موقعیت مورد علاقه خود در عرصه توزیع جهانی قدرت تا جایی که ممکن باشد، اهمیت فراوانی دارد. از این گذشته، قدرت اقتصادی اساس قدرت نظامی است. واشنگتن نباید اجازه دهد که چین بر این نهادها مسلط شود و از نفوذی که به دست می‌آورد، برای کسب قدرت با هزینه ایالات متحده استفاده کند.

سوم، سیاست‌گذاران آمریکا باید اطمینان حاصل کنند که آن‌ها یک نظم محدود نیرومندی را ایجاد می‌کنند که می‌تواند توسعه‌طلبی چین را نیز پوشش دهد. این وظیفه، حکم می‌کند تا نهادهای اقتصادی مانند مشارکت ماورای اقیانوسیه و یک اتحاد نظامی در آسیا ایجاد شود که مشابه ناتو در طول جنگ سرد باشد. در این فرایند، ایالات متحده باید مسیری را پیماید که بتواند روسیه را از مدار چین خارج و آن را در نظم تحت رهبری ایالات متحده ادغام کند.

در مجموع، زمان تشخیص این حقیقت برای دستگاه سیاست خارجی آمریکا فرارسیده است که درک کند نظم بین‌المللی لیبرال یک اقدام شکست‌خورده و بدون آینده بود. نظم‌هایی که برای آینده قابل پیش‌بینی اهمیت خواهند یافت، نظم‌های واقع‌گرایانه هستند که باید برای تأمین منافع ایالات متحده طراحی شوند.

تأسیس ۱۳۹۴



منابع

1. Alemanno, Alberto (2018), "Beyond Consultations: Reimagining EU Participatory Politics" (Brussels: Reshaping European Democracy project, Carnegie Europe, December 2018 ,5), https://carnegieendowment.org/files/Alemanno_EU_Politics_Dec20182.pdf.
2. Alvaredo, Facundo (2018), "World Inequality Report, 2018: Executive Summary" (Paris: World Inequality Lab, 2017), <https://wir2018.wid.world/files/download/wir-2018summaryenglish.pdf>.
3. Bodin, Jean (1992), On Sovereignty, trans. and ed. Julian H. Franklin (Cambridge: Cambridge University Press).
4. Brunnermeier, Markus, Rush Doshi, and Harold James (2018), "Beijing's Bismarckian Ghosts: How Great Powers Compete Economically," *Washington Quarterly*, Vol. 41, No. 2018) 3), doi.org/10.1080X.2018.1520571.
5. Case, Ann and Angus Deaton (2017), "Mortality and Morbidity in the 21st Century," *Brookings Papers on Economic Activity* (Washington, D.C.: Brookings Institution), <https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/08/2017/casetextsp17bpea.pdf>.
6. Clarke, Harold D., Matthew Goodwin and Paul Whiteley (2017), *Brexit: Why Britain Voted to Leave the European Union* (New York: Cambridge University Press).
7. Colgan, Jeff D. Robert O. Keohane (2017), "The Liberal Order Is Rigged: Fix It Now or Watch It Wither," *Foreign Affairs*, Vol. 96, No. 3 (May/June 2017), <https://www.foreignaffairs.com/articles/world/17-04-2017/liberal-order-rigged>.
8. DeSilver, Drew (2018), "For Most U.S. Workers, Real Wages Have Barely Budged in Decades" (Washington, D.C.: Pew Research Center, August 2018 ,7), <http://www.pewresearch.org/fact-tank/07/08/2018/for-most-us-workers-real-wages-have-barely-budged-for-decades/>.
9. Diamond, Larry, Marc F. Plattner, and Christopher Walker (2016), *Authoritarianism Goes Global: The Challenge to Democracy* (Baltimore, Md.: Johns Hopkins University Press).
10. Donnan, Shawn (2018), "U.S. Says China WTO Membership Was a Mistake," *Financial Times*, January 2018 ,19, <https://www.ft.com/content/edb346ec-fd3a11-e9-7b-32d7d59aace167>.
11. Dornbusch, Rudi (1996), "Euro Fantasies," *Foreign Affairs*, Vol. 75, No. 5 (September/October 1996), [doi.org/20047747/10.2307](https://doi.org/10.2307/20047747).
12. Economist (2018), "Jewish or Democratic?" *Economist*, July 2018 ,28.
13. Eichengreen, Barry (2008), *Globalizing Capital: A History of the International Monetary System*, 2nd ed. (Princeton, N.J.: Princeton University Press).

14. European Commission (2018), "Public Opinion in the European Union," Standard Eurobarometer 90, Autumn 2018 (Brussels: European Commission, November 2018).
15. Evans, M.D.R. and Jonathan Kelley (2002), "National Pride in the Developed World Survey Data from 24 Nations," International Journal of Public Opinion Research, Vol. 14, No. 3 (September 2002).
16. Farrell, Henry (2017), "ThankstoTrump,GermanySaysItCan'tRelyontheUnitedStates. WhatDoes That Mean?" Monkey Cage blog, Washington Post, May 2017 ,28, <https://www.washingtonpost.com/news/monkey-cage/wp/28/05/2017/thanks-to-trump-germany-says-it-cant-rely-onamerica-what-does-that-mean>.
17. Feldstein, Martin (1997), "EMU and International Conflict," Foreign Affairs, Vol. 76, No. 6 (November/December 1997), doi.org/20048276/10.2307.
18. Feldstein, Martin (2018), "Tariffs Should Target Chinese Lawlessness, Not the Trade Deficit," Wall Street Journal, December 2018 ,28, <https://www.wsj.com/articles/tariffs-should-target-chineselawlessness-not-the-trade-deficit11545955628->.
19. Galston, William A. (2018), Anti-Pluralism: The Populist Threat to Liberal Democracy (New Haven, Conn.: Yale University Press).
20. Goodhart, David (2017), The Road to Somewhere: The Populist Revolt and the Future of Politics (London: Hurst).
21. Ikenberry, G. John, (2001), After Victory: Institutions, Strategic Restraint, and the Rebuilding of Order after Major Wars (Princeton, N.J.: Princeton University Press).
22. Jackson, Robert (2007), Sovereignty: Evolution of an Idea (Malden, Mass.: Polity).
23. Joffe, Josef (1997), "The Euro: The Engine That Couldn't," New York Review of Books.
24. Judis, John B. (2018), The Nationalist Revival: Trade, Immigration, and the Revolt against Globalization (New York: Columbia Global Reports).
25. Kanter, James (2017), "Trump Threatens Europe's Stability, a Top Leader Warns," New York Times, January 2017 ,31, <https://www.nytimes.com/31/01/2017/world/europe/trump-european-uniondonald-tusk.html>.
26. Kingsley, Patrick (2018), "Trump's Immigration Remarks Outrage Many, but Others Quietly Agree," New York Times, January 2018 ,12, <https://www.nytimes.com/12/01/2018/world/europe/trumpimmigration-outrage.html>.
27. Kramer, Andrew E. (2018), "The I.N.F. Treaty, Explained," New York Times, October ,23 2018, <https://www.nytimes.com/23/10/2018/world/europe/inf-treaty-russia-united-states-trump-nuclear.html>.
28. Krugman, Paul (1998), The Plight of the Hapless EMU, Fortune, December 21, 1998.
29. Kuttner, Robert (2018), Can Democracy Survive Global Capitalism? (New York: W.W. Norton).
30. Lake, David A. (2018), "Economic Openness and Great Power Competition: Lessons for



- China and the United States," Chinese Journal of International Politics, Vol. 11, No. 3 (September 2018), doi.org/10.1093/cjip/poy010.
31. Lanchester, John (2018), "After the Fall," London Review of Books, July 2018 ,5.
 32. Levitsky, Steven, and Daniel Ziblatt, How Democracies Die (New York: Crown, 2018); and Cass R. Sunstein, ed., Can It Happen Here? Authoritarianism in America (New York: Dey Street, 2018).
 33. Levy, Jack S. and Katherine Barbieri (2004), "Trading with the Enemy during Wartime," Security Studies, Vol. 13, No. 3 (Spring 2004), doi.org/09636410490914059/10.1080.
 34. Lind, Jennifer (2018), "Life in China's Asia: What Regional Hegemony Would Look Like," Foreign Affairs, Vol. 97, No. 2 (March/April 2018), <https://www.foreignaffairs.com/articles/china/13-02-2018/life-chinas-asia>.
 35. Luce, Edward (2018), "The New Era of US-China Decoupling," Financial Times, December 2018 ,20, <https://www.ft.com/content/019b03-1856c11-0e99-9df-6183d3002ee1>.
 36. Mazarr, Michael J., Timothy R. Heat, and Astrid Stuth Cevallos (2018), China and the International Order (Santa Monica, Calif.: RAND Corporation).
 37. McCarthy, Rory (2010), "Barak: Make Peace with Palestinians or Face Apartheid," Guardian, February 2010 ,2, <https://www.theguardian.com/world/2010/feb/03/barak-apartheid-palestinepeace>.
 38. McCarthy, Rory (2007), "Israel Risks Apartheid-Like Struggle If Two-State Solution Fails, Says Olmert," Guardian, November 2007 ,30, <https://www.theguardian.com/world/2007/nov/30/israel>.
 39. Mearsheimer, John J., (2014), Why the Ukraine Crisis Is the West's Fault: The Liberal Delusions That Provoked Putin," Foreign Affairs, Vol. 93, No. 5 (September/October 2014).
 40. Mearsheimer, John J., (2018), The Great Delusion: Liberal Dreams and International Realities (New Haven, Conn.: Yale University Press).
 41. Mody, Ashoka (2018), Euro Tragedy: A Drama in Nine Acts (New York: Oxford University Press).
 42. Monteiro, Nuno (2014), Theory of Unipolar Politics (New York: Cambridge University Press).
 43. Parker, Ashley (2016), "Donald Trump Says NATO Is 'Obsolete,' UN Is 'Political Game'," New York Times, April 2016 ,2, <https://www.nytimes.com/politics/first-draft/02/04/2016/donald-trump-tells-crowd-hed-be-fine-if-nato-broke-up/>.
 44. Pompeo, Michael R. (2018), "Restoring the Role of the Nation-State in the Liberal International Order," address to the German Marshall Fund, Brussels, Belgium, December 2018 ,4, <https://www.state.gov/secretary/remarks/287770/12/2018.htm>.



45. Puddington, Arch and Tyler Roylance (2017), *Populists and Autocrats: The Dual Threat to Global Democracy*, in Freedom House, "Freedom in the World, 2017" (Washington, D.C.: Freedom House).
46. Reinhart, Carmen M. and Kenneth S. Rogoff (2011), *This Time Is Different: Eight Centuries of Financial Folly* (Princeton, N.J.: Princeton University Press).
47. Rodrik, Dani (2011), *The Globalization Paradox: Democracy and the Future of the World Economy* (New York: W.W. Norton).
48. Rodrik, Dani (2017), *One Economics, Many Recipes: Globalization, Institutions, and Economic Growth* (Princeton, N.J.: Princeton University Press).
49. Ruggie, John Gerard (1982), "International Regimes, Transactions, and Change: Embedded Liberalism in the Postwar Economic Order," *International Organization*, Vol. 36, No. 2 (Spring 1982), <https://www.jstor.org/stable/2706527>.
50. Sanger, David E. (2019), "In 5G Race with China, U.S. Pushes Allies to Fight Huawei," *New York Times*, January 2019 ,26, <https://www.nytimes.com/26/01/2019/us/politics/huawei-china-us5-gtechnology.html>.
51. Schake, Kori (2018), *America vs the West: Can the Liberal World Order Be Preserved?* (Melbourne, Australia: Penguin Random House).
52. Scheidel, Walter (2017), *The Great Leveler: Violence and the History of Inequality from the Stone Age to the Twenty-first Century* (Princeton, N.J.: Princeton University Press).
53. Scissors, Derek and Daniel Blumenthal (2019), "China Is a Dangerous Rival, and America Should Treat It Like One," *New York Times*, January 2019 ,14, <https://www.nytimes.com/14/01/2019/opinion/us-china-trade.html>.
54. Segal, Adam (2018), "When China Rules the Web: Technology in Service of the State," *Foreign Affairs*, Vol. 97, No. 5 (September/October 2018), <https://www.foreignaffairs.com/articles/china/0813-2018/when-china-rules-web>.
55. Sternberg, Claudia, Kira Gartzou-Katsouyanni, and Kalypso Nicolaidis (2018), *The Greco-German Affair in the Euro Crisis: Mutual Recognition Lost?* (London: Palgrave Macmillan).
56. Stiglitz, Joseph E. (2016), *The Euro: How a Common Currency Threatens the Future of Europe* (New York: W.W. Norton).
57. Stiglitz, Joseph E. (2017), *Globalization and Its Discontents Revisited: Anti-Globalization in the Era of Trump* (New York: W.W. Norton).
58. Stuenkel, Oliver (2016), *Post-Western World: How Emerging Powers Are Remaking Global Order* (Malden, Mass.: Polity).
59. Sunstein, Cass R. (2018), *Can It Happen Here? Authoritarianism in America* (New York: Dey Street, 2018).
60. Uhlmann, Chris and Angus Grigg (2018), "How the 'Five Eyes' Cooked Up the



- Campaign to Kill Huawei,” Sydney Morning Herald, December 2018 ,13, <https://www.smh.com.au/business/companies/how-the-five-eyes-cooked-up-the-campaign-to-kill-huawei-20181213p50m24.html>
61. Wall Street Journal (2018), “U.S.-China Trade Fight Risks Fragmenting Global Market, Says Beijing Ambassador,” Wall Street Journal, November 2018 ,26, <https://www.wsj.com/articles/u-s-chinatrade-fight-risks-fragmenting-global-market-says-beijings-ambassador-to-the-u-s1543228321->.
 62. Walt, Stephen M. (2018), *The Hell of Good Intentions: America’s Foreign Policy Elite and the Decline of U.S. Primacy* (New York: Farrar, Straus and Giroux).
 63. Wolf, Martin (2019), “The Challenge of One World, Two Systems,” Financial Times, January 2019 ,29, <https://www.ft.com/content/b20a0d23-62b11-1e-9b-329c7e6ceb5ffdf>.
 64. Wolff, Edward N. (2015), “Inequality and Rising Profitability in the United States, 2012–1947,” *International Review of Applied Economics*, Vol. 29, No. 6 (November 2015), doi.org/956704. 2014. 02692171/10.1080.
 65. Young, Mitchell, Eric Zuelow, and Andreas Sturm (2007), *Nationalism in a Global Era: The Persistence of Nations* (New York: Routledge).
 66. Zhong, Raymond and Paul Mozur (2018), “For the U.S. and China, a Technology Cold War That’s Freezing Over,” New York Times, March 2018 ,23, <https://www.nytimes.com/23/03/2018/technology/trumpchina-tariffs-tech-cold-war.html>.

